

پدیدارشناسی

هنر و جهانی شدن



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

هویت در مناسبت با هنر

محمود عبادیان

«هویت» معرف یک رابطه‌ی فکری است. تفکر استدلالی درباب کثرت امکان یافته از تصور یک موضوع معطوف به وحدت آن. بنابراین، کثرت و اختلاف اعضای این رابطه‌ی هویتی تنها در تفکر پایه دارد. در تحلیل فلسفی، هویت به مثابه رفع اختلاف دریافتی، در ارتباط با آنچه دارای اختلاف و کثرت است تلقی می‌شود. «من هویتی» در این رهگذر، هویت‌پرسی در نظریه‌ی نقش‌های یک فرد است در کادر کثرت و اختلاف مفروض موضوع‌هایی که خود «من» پدید آورده و ناپاسخ مانده – این مسئله که چگونه شخص تعدد مناسبت‌های متفاوت اما منسوب به یک «من» درخور را یک‌پارچه می‌کند. این هست که فرد انسانی از بی‌زمان منسوب به تعدد نقش بوده است، ولی مستوری هویت مانع واقعیت آن نبوده است.

هویت‌پرسی از زمان مطرح شدن «نظریه‌ی قرارداد اجتماعی» زمینه یافته است، که در رابطه با آن رابطه‌ی فرد با خویشتن خود، با دیگری (و گروه) اهمیت اجتماعی کسب کرده است. هویت یا این‌همانی موضوع یا پدیده است با خویشتن. یعنی وجود رگه‌های ثابت طبیعت آن در درازای کلیت وجودی آن. حرکت از هویت و پذیرش خود این‌همانی آن شرط ضروری اذعان به وجود عینی هویت و شرط لازم برای بررسی کلیت و چگونگی آن است. البته یک موضوع از لحاظ شناختی وقتی برخوردار از خود هویتی یا این‌همانی با خود است که از تفاوت صفات، کنش و واکنش آن در گذر زمان انتزاع به عمل آید و به‌طور محض، امر واقع آن من حیث هو آن در نظر گرفته شود.

هویت یک پدیده یا به‌طور کلی یک موجود (انسان) در واقع پدیده‌ی برهه‌ای و متغیر است؛ آنچه در نهایت به این هویت تعیین می‌بخشد، حرکت و تغییر آن است که جانب مطلق آن را تشکیل می‌دهد. البته این هست که

تا کیفیت یک شیء دگرگون نشود، صفات ذاتی‌اش ثابت می‌ماند و شیء برخوردار از هویت باقی (پابرجا) می‌شود. این‌گونه تعریف هویت بنا بر انتزاع دارد.

هویت انضمامی (کنکرت) یک شیء یا پدیده متضمن حرکت و تغییر آن نیز هست. هر چیز انضمامی در پیوند با دیگر چیزها هویت مشخصی دارد - یعنی در عین حال که خود است، یک غیر است. خودهویتی به معنی وحدت موضوع با خویش است، در هر مرحله‌ی تحول خود، هویت خویش را دارد (هویت در تغییر خود را دارد).

انسان پیش از همه یک موجود طبیعی است و به‌اعتبار آن از یک هویت طبیعی برخوردار است. او در عین حال به‌عنوان فردیت و هویت یکتا و منحصر به فرد یک موجود اجتماعی است که با دیگر هم‌نوعان خود صاحب هویت اجتماعی است؛ در هم‌بستگی با یک گروه (که اعضای آن‌ها نیز هریک منحصر به فردند) دارای هویت گروهی، طبقاتی و ... است. این تعلق به گروه شخصیت او را متعین می‌کند؛ برعکس، او به‌نوبه‌ی خود در تعیین هویت دیگر افراد گروه سهیم است.

ای.اچ. اریکسون هویت شخصی را دریافت‌شوندگی خویشتن و تداوم آن در زمان می‌داند؛ او مفهوم هویت فردی را در بُعد نظام (سیستم) شخصی، و مفهوم هویت اجتماعی (گروهی) را در بُعد نظام اجتماعی به کار می‌برد. مفهوم هویت گروهی برای او متضمن عنصر ثابت نمادهای (نشانه‌های) گروه - صرف نظر از نوسان‌های افراد گروه - است که دال بر عنصر ثابت و شاخص رفتار فرد در گذر زمان است.^۱ اشتراوس تأکید دارد که «هویت شخص اساساً در پهنه‌ی اجتماع شکل می‌گیرد؛ بر همین اساس، «نقش دیگری را عهده‌دار شدن» بدون ارتباط با همپای تعامل صورت نمی‌گیرد. او نقش زبان را در شکل‌گیری هویت مهم می‌شمارد.»

ج.اچ. مید نظر مشابهی در تبیین هویت اظهار کرده است. او هویت شخص را در درنگ‌اندیشی (بازتاب) عنصر آگاه می‌بیند که نسبت به خویشتن و در عین حال نسبت به دیگری در ارتباط رفتاری (تعامل) است.^۲ هویت خودبودگی یک موجود عقلانی است که پا در گذشته‌ی رفتار و کردار انسان دارد؛ گستره‌اش در گذشته تا جایی است که نظر و عمل شخص نسبت به چیزها و رویدادهای آن زمان مرتبط باشد. طبیعی است که انسان در برهه‌های سپری‌شده‌ی زندگی‌اش با پدیده‌های گوناگون سروکار دارد که نسبت به آن‌ها رفتار و اندیشه‌ی مختلف داشته است - امری که دگرگونی حالت‌های شخصی را در پی دارد، بر شخصیت وی اثر می‌گذارد، و لذا هویت او نیز در آن رابطه رنگ عوض می‌کند. در مقابل خصلت بیرونی (عینی) هویت که بدان اشاره شد، برای امانوئل کانت هویت در ارتباط با آزادی و اخلاق مطرح است. او در نقد عقل عملی نظریه‌ی آزادی مثبت را در تأکید بر خصلت درون‌ذاتی آن بحث می‌کند. در این بخش فلسفه‌ی خود نه تنها مبانی فلسفی مفهوم آزادی، که مفاهیمی را که در پیوند نزدیک با آن است فرمول‌بندی می‌کند - مفاهیم خودآگاهی اخلاقی، هویت درونی و یک‌پارچگی، مفاهیمی که بنابه تفسیر وی شالوده‌ی ذاتی آن چیزی است که انسان مدرن را به معنای عام کلام انسان می‌کند. بدین ترتیب او اخلاق خود را بر اصل اراده‌ی درونی خود متعین بنا می‌کند که در تعیین آن هیچ محرک، سابق و علت بیرونی نقش ندارد، بنابر اراده‌ی خودمختار آدمی دارد. بر این اساس است که آگاهی برخوردار از ارزش نامتناهی می‌شود؛ این ارزش اساس هویت انسان است.

هابرماس «من‌هویتی» را در مناسبت هویت شخص - اجتماع بحث می‌کند. این هویت در وحدت

زندگی نامه (تاریخ) شخص ماندگار است. هویت آدمی را نمی‌توان از آگاهی او جدا کرد. اما ارائه‌ی پاسخی یک‌دست به این که آیا هویت انسان مسبوق بر آگاهی او است یا برعکس، آسان نیست. مسلم‌تر آن است که مراحل تکوین و تحول هویت در تبلور آگاهی مؤثر است. طبیعی است که هویت آدمی صرفاً جمع حالت‌های گذرای زندگی او نیست، بلکه بیشتر در ارتباط با فعالیت‌های اساسی زندگی انسان تبیین‌شدنی است، به‌ویژه آن رفتار و کردارهایی که در تکوین یا تغییر هویت‌های برهه‌ای انسان بروز می‌یابند.

هویت با «من» انسان یکی نیست. «من» موجودی است که می‌اندیشد، و از او رفتار و فعالیت سر می‌زند. هویت اینها نیست، بیشتر معطوف به تعامل و پیامدهای زمانی (و جغرافیایی) عمل این پدیده‌های روحی است. هویت بازتاب حاصل از وحدت «من»، «خود» و «شخص» انسان است؛ نقشی است که از مجموع فرایند «از دست رفته‌ها» و «بازیافته‌ها» بر ذهن آدمی به جا می‌ماند و بر کیفیت روند بعدی آن تأثیر می‌گذارد.

هنر به‌عنوان یک پدیده‌ی فرهنگی هویت خاص خود را دارد. این هویت نه در مفهوم کلی «هنر»، که در آثار هنری است. اثر هنری یک مصنوع (دست‌ساخته) است و دارای هویتی مرکب و درتینده است که نه به هویت یک چیز می‌ماند و نه به هویت یک انسان؛ در آن هویت مصالح، موضوع و هویت شخص هنرمند به نسبت‌های متفاوت و متغیر مشارکت دارند، و هویتی به بار می‌آورند که نه تنها زائیده‌ی تعامل این سه عمل است، بلکه این تعامل شرط بقای زنده‌ی اثر هنری است. هویت اثر هنری متحول‌ترین و پویاترین هویت‌هاست.

صفت مشخصه‌ی هنر، به‌مثابه یک رسانه‌ی فرهنگی، آن است که بازتاب‌دهنده‌ی هویت چیزها و هویت انسان در آثار خود است. از یک لحاظ رساترین رسانه‌ای است که هویت‌ها در آن از صافی هویت چیزها و هنرمند می‌گذرند و تجلی هنری می‌یابند. بخشی از خودویژگی اثر هنری و زمینه‌ی زیباشناختی آن در گرو تناسب و موزونی (هارمونی) این هویت‌های متکثر مندرج در اثر هنری است. این تکرر و تجمع عناصر هویتی در اثر هنری به آن خصلت کلی می‌دهد، اثر را فراگیر می‌کند (نکته‌ای که ارسطو در بوطیقا به آن اشاره دارد).

علاوه بر این یک عامل دیگر نیز در کلیت بخشی به هویت انسان در اثر هنری نقش دارد، و آن این واقعیت است که انسان به‌عنوان موجود اجتماعی دارای هویتی خصلتاً متکثر است: هویت شخصی، اجتماعی، مدنی، شهروندی، سیاسی، ملی، نژادی و نظایر آن. از آنجا که هنر عزم تصویر انسان را در کلیت وی دارد، طبیعی است که هویت چندگان او مورد توجه هنرمند باشد (به‌ویژه در قلمرو ادبیات، زیرا در آن شخصیت‌پردازی در واقع معرف زنجیره‌ی هویت‌های انسان و چیزهای گذشته است).

اگر بتوان تکاپوی هنرمند برای دستیابی به کنه موضوع یا سرشت امر یا رسوخ به شخصیت افراد را نوعی حقیقت‌یابی به شمار آورد، حاصل این کار اساساً تقرب به هویت افراد یا امر است.

دیدیم که هویت انسان جنبه‌های فردی، اجتماعی، سیاسی و ... دارد؛ آنچه در این رهگذر مورد توجه هنر و هنرمند است، اجماع این دقایق است - یعنی هویتی جامع که از تعامل متقابل اجتماعی افراد که هر یک صاحب هویت شخصی حاصل در اثر هنری می‌شود و به او تعیین منشی و رفتاری می‌بخشد و شخصیت او را منسجم (یک‌پارچه) می‌کند. هنر مجموع هویت آدمی را کشف می‌کند و به آن شفافیت بیرونی می‌دهد، عناصر هویت پراکنده را در انسجام و هم‌بستگی‌شان تصویر می‌کند. هنر ابهام‌ها، و زیر و بم‌های هویت را از فراموشی یا نهفتگی سالیان بیرون می‌آورد، از آنها رمززدایی می‌کند (ضمن آن‌که به آنها غالباً رموز هنری می‌دهد).

در فضای اثر هنری (به‌ویژه در ادبیات) در واقع تلاقی و برخورد ارزش‌ها و جنبه‌های هویتی عمل می‌کند؛ یک‌بارگی‌ها، عناصر تصادفی و استثنایی‌شان در دیالوگ‌ها تعدیل می‌یابد، شمول کسب می‌کنند و تجربه‌شدنی می‌شوند. هنر هویت انسان و چیزها را انتقال‌پذیر، ثبت‌شدنی و ماندگار می‌کند.

در قلمرو هنر و ادب، از دیرباز درباب مناسبت آن با اخلاق و زمینه‌ی معرفت‌شناختی تفاوت نظر و برخورد عقاید و آراء بوده است. واقعیت این است که هویت به‌عنوان اصطلاحاً شناسنامه‌ی درونی شخص، فارغ از بازتاب اخلاق و جهان‌نگری انسان نبوده است. هویت به‌مثابه رسوب نتایج کنشی و منشی (ایدئولوژیکی) انسان پای‌بند به و ناشی از کیفیت رفتار و مسئولیت معرفتی او است. اثر هنری از این لحاظ محضراً نمایش‌آزمون و خطای آدمی در فرایند زندگی است.

بدیهی و طبیعی است که هنر درس اخلاق و معرفت‌شناسی نمی‌دهد؛ اگرچه با این ارزش‌ها سروکار دارد و تا آنجا که تراویده از رفتار و کردار انسان‌اند، آنها را بازتاب هنری می‌دهد. به‌عبارت دیگر، اخلاق و معرفتی که اثر هنری القا می‌کند خصلت زیباشناختی دارد، یعنی بیشتر به جنبه‌ی تجربی (عملی) آنها بر وحدت و هماهنگی عاطفی و احساسی شخصیت انسان توجه دارد.

در طبیعت هنر از رسالت آموزش نظری و مکلف‌سراغی نیست، بلکه نتایج عملی و زیباشناختی آن مورد توجه است که بار (مایه‌ی) تلویحاً آموزشی دارد، بی آن که بدان مکلف باشد. در این رهگذر، اصل زیباشناختی به انسجام رفتاری و کرداری (عملی) توجه دارد؛ زیباشناسی از لحاظی برآمد تعامل این دو مؤلفه‌ی فعالیت انسان است. به‌دشواری می‌توان حسن رفتار و کردار آدمی را از بستر اخلاقی و معرفتی آن متترع کرد. استدلال و قضاوتی نیست که فاقد مایه‌ی صحت و سقم یا نیک و بد باشد، و زیبایی تراوش محسوس تعامل این دو مناسبت است. هنر هویت به‌مفهوم اعم کلام نیست، بلکه در هنر مسئله‌ی هویت با مناسبت بین تجربه‌ی شخصی و ارزش‌های اجتماعی، مدنی، گزینش‌ها و ارزش‌های ذهنی از یک سو، و موقعیت (نقش‌ها)، جایگاه طبیعی و اجتماعی از سوی دیگر با آرمان‌مندی (آیندگی) انسان ارتباط دارد. هویت برای انسان یک پدیده‌ی ذاتی و وجودی است، و نتیجه‌ی تعامل فرد و طبیعت، آگاهی و هستی‌عینی و اجتماعی است. هنر آن را بازآفرینی هنری می‌کند، آینه‌ی انتقادی آن است؛ انسان هویت خود را در دیگری، در گروه، در دیگر چیزها به جای می‌آورد، هنر آن را برای خود او می‌کند.

انسان در اثر هنری تصدیق هویت می‌یابد، و اثبات می‌شود. هویت یک امر واقع، طبیعی، تاریخی و اجتماعی است؛ در تلازم و حرکت، فروگاهی و تحول و باز یافته شدن است. هنر به آن ثبات، فعلیت و پایایی می‌دهد.

هویت عمدتاً ناخودآگاه قوام می‌گیرد، و کیستی آدمی را بی آن که خود او آگاهانه در آن عزم مشارکت داشته باشد، شکل می‌دهد...

پی‌نوشت‌ها

1. Erikson, E.H. Identitaet und Lebenszklus, 1970, S. 17.
2. Mead, G.H. Mind, Self and Society, 1955, p. 211.